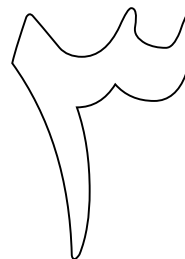


قلمرو ایران بزرگ، زمینه‌ساز یک نظام منطقه‌ای



بهادر زارعی*
علی زینی‌وند**

چکیده

این مقاله تلاش می‌کند تا مؤلفه‌های سازنده یک نظام منطقه‌ای نوین در قلمرو فرهنگی ایران بزرگ را مورد بررسی و مطالعه علمی قرار دهد. در این نوشتار کوشش شده است تا هم عوامل مشترک و پیونددهنده مورد نیاز یک سازه منطقه‌ای و هم عوامل برهم‌زننده نظم منطقه‌ای، مورد واکاوی قرار گیرد. سه مؤلفه‌ای که در این قلمرو پهناور شناسایی و مورد ارزیابی و بررسی قرار گرفته است، عبارتند از: الف- وحدت سرزمینی، ب- تاریخ و سرنوشت مشترک، ج- فرهنگ و عوامل فرهنگی مشترک. به نظر می‌رسد متغیرهای وحدت‌بخش در قلمرو ایران بزرگ، در صورت مساعدت و همکاری دیگر بازیگران این منطقه، می‌تواند آن را در آینده به یکی از مناطق بسیار موفق و توانمند در همه زمینه‌ها تبدیل کند.

واژه‌های کلیدی: ایران بزرگ، نظام منطقه‌ای، منطقه‌گرایی، همگرایی منطقه‌ای، همکاری

b.zarei@ut.ac.ir

* استادیار جغرافیای سیاسی دانشکده جغرافی دانشگاه تهران

** دانشجوی دکتری روابط بین‌الملل دانشگاه آزاد اسلامی؛ واحد علوم تحقیقات

Ali-zeinivand@yahoo.com

تاریخ پذیرش: ۹۲/۴/۱۵

تاریخ دریافت: ۹۲/۱/۱۵

فصلنامه سازمان‌های بین‌المللی، سال اول، شماره سوم، پاییز ۱۳۹۲، صص ۵۵-۸۱

مقدمه

پس از پایان جنگ جهانی دوم، توسعه همکاری‌های بین‌المللی مورد توجه جدی کشورهای دنیا قرار گرفته است. با فروپاشی شوروی، پایان فضای نظام رقابتی دوقطبی و نواخته‌شدن رسمی زنگ خاتمه جنگ سرد، روند همکاری‌های بین‌المللی در قالب همگرایی منطقه‌ای و نزدیکی هرچه بیشتر واحدهای مستقل بین‌المللی براساس مؤلفه‌های نظام‌بخش نظم منطقه‌ای همگرا، در دستور کار کشورهای مستقل اما همگرا، به‌ویژه در مناطق جغرافیایی همجوار در نقاط مختلف دنیا قرار گرفت که تجارب موفق‌تری نیز در این زمینه و در راستای همگرایی منطقه‌ای رقم خورده است. یکی از این مناطقی که می‌تواند از مؤلفه‌های قابل توجه همگرایی در درون خود بهره‌جوید، حوزه تمدنی ایران بزرگ است که گستره آن بسیار فراتر از حوزه سرزمینی ایران کنونی (جمهوری اسلامی ایران) است. این سرزمین بزرگ، امروز به نواحی سیاسی مستقلی تبدیل شده است که از آن جمله می‌توان به تاجیکستان، ازبکستان، قزاقستان، قرقیزستان، ترکمنستان، افغانستان، پاکستان، بخش‌هایی از هند، آذربایجان، گرجستان، ارمنستان، جمهوری‌های خودمختار قفقاز شمالی مانند آبخازیا، چچن، اینگوش، اوستیا و... اشاره کرد. نواحی جنوبی قلمرو ایران بزرگ را کشورهای عراق و بحرین دربر می‌گیرد که در قلب این نواحی، کشور بزرگ جمهوری اسلامی ایران قرار دارد. در حوزه شرق نیز، پهنه قلمرو ایران بزرگ از سین‌کیانگ چین؛ یعنی محدوده زیست قوم اویغور در این ناحیه آغاز شده و تا هند و پاکستان توسعه و تداوم می‌یابد.

مؤلفه‌هایی که در این پهنه تمدنی پهناور می‌توانند زمینه‌ساز تشکیل یک نظام منطقه‌ای قدرتمند و همگرا قرار گیرند، عبارتند از: پیوستگی سرزمینی، تاریخ و

گذشته مشترک، هویت و عوامل فرهنگی مشترک. لازمه شکل‌گیری یک نظام منطقه‌ای همگرا، آگاهی‌بخشی فراگیر و تأکید بر مشترکات تاریخی همگرایانه است. بدیهی است که احترام به استقلال حاکمیتی کشورهای مستقل، نفی هرگونه انحصارطلبی و احترام به تنوع قومیتی گسترده در این حوزه تمدنی تاریخی، نخستین قدم محکم در راستای ایجاد همگرایی منطقه‌ای است.

این پژوهش در پی پاسخ به این پرسش است که حوزه و گستره تمدنی ایران بزرگ براساس مستندات تاریخی شامل چه مناطق و کشورهایی است و در این پهنه تمدنی با تأکید بر روی چه مؤلفه‌های مشترکی و با پرهیز از چه عوامل واگرایانه‌ای می‌توان در راستای شکل‌گیری یک نظام منطقه‌ای همگرا اقدام کرد؟

۱. مبانی نظری

یکی از ویژگی‌های روابط بین‌الملل پس از پایان جنگ جهانی دوم، رشد و توسعه همکاری و همگرایی منطقه‌ای در چارچوب منطقه‌ای‌شدن بوده است. فرایند منطقه‌ای‌شدن پس از پایان جنگ سرد و فروپاشی شوروی تقویت و تشدید شده است. به طوری که این نوع روابط درون‌منطقه‌ای - در اثر شدت‌یافتن روند جهانی‌شدن - فراتر از مناطق توسعه‌یافته، در مناطق در حال توسعه نیز به صورت یک الگوی تعامل متعارف درآمده است (دهقانی فیروزآبادی، ۱۳۸۸: ۱۰۰). منطقه‌ای‌شدن به عنوان «فرایند تعامل منطقه» (Hettne, 1999: 83) و «رشد همگرایی اجتماعی در یک منطقه» (Hurrell, 1995: 123) که به شکل‌گیری هویت منطقه‌ای می‌انجامد، توجه و تلاش‌های نظری بسیاری برانگیخته است.

واژه یا اصطلاح «منطقه» به یک فضای سرزمینی و جغرافیایی اطلاق می‌شود که از یک سلسله پدیده‌های مشابه و عوامل پیونددهنده؛ هم از نظر محیط فیزیکی و هم از نظر انسانی تشکیل شده باشد. شناخت منطقه‌های جدا از هم، یکی از روش‌های شناخت جهان سیاسی است. یک منطقه در جغرافیا، زمانی دارای شخصیت جغرافیایی یکپارچه و متمایز از دیگر مناطق است که عوامل پیونددهنده اجزای آن به خوبی آشکار و قابل تشخیص و شناسایی باشد.

از نظر ژئوپلیتیکی منطقه عبارت است از بخشی از سطح سیاره زمین و یا

مجموعه ای از کشورها و واحدهای سیاسی - فضایی همجوار؛ اعم از فضای خشکی یا آبی یا تلفیقی که براساس ترکیب عوامل سیاسی و جغرافیایی خاص، دارای تجانس و هویت مشخص و یا کارکرد مشترک بوده و از دیگر مناطق و نواحی مجاور متمایز گردد؛ مانند منطقه خلیج فارس، دریای خزر، منطقه عربی و...

منطقه ژئوپلیتیکی معمولاً از حیث ساختاری یا کارکردی شکل می‌گیرد. اگر عناصر ساختاری و کارکردی یک منطقه جغرافیایی به صورت انفرادی و یا اجتماعی، ناقص یا کامل، از بعد سیاسی نقش‌آفرین شود، منطقه جغرافیایی به یک منطقه ژئوپلیتیکی تبدیل می‌شود و منطقه ژئوپلیتیکی به یک سازه و سپس به یک سازمان تبدیل می‌شود (زارعی، ۱۳۹۱). سازه منطقه‌ای از نظر فضایی، ساختاری متشکل است که در چارچوب فرایند ائتلاف و اتحاد کشورها در قالب سازمان منطقه‌ای تجلی می‌یابد. از حیث جغرافیایی، ائتلاف‌ها یا اتحاد گروهی از کشورها معمولاً با هدف بعضی مقاصد مشترک اقتصادی، فرهنگی، سیاسی و دفاعی شکل می‌گیرد و بیشتر آنان به لحاظ جغرافیایی دارای پیوستگی هستند (هاگت، ۱۳۷۵: ۴۱۶). در یک نظام متشکل منطقه‌ای، دولت‌های مستقل ملی تا حدودی از حاکمیت خود برای ایجاد یک نهاد فراملی صرف‌نظر کرده و به نوعی تحت سیادت و قدرت یک نهاد مرکزی در سطح منطقه و تصمیم‌های آن قرار می‌گیرند و با تأسیس قانون اساسی معینی به طور جمعی امور منطقه را اداره می‌کنند (حافظنیا و کاویانی، ۱۳۸۳: ۵۹).

یکی از این مناطق جغرافیایی که به دلیل داشتن مؤلفه‌های لازم برای شکل‌گیری یک نظام منطقه‌ای همگرا، می‌تواند زمینه ساخت یک نظام منطقه‌ای مؤثر در نظام بین‌الملل را فراهم کند، حوزه تمدنی ایران بزرگ است. اگرچه دیدگاه غالب در داخل ایران معتقد است که با توجه به قدرت‌های مختلف و ساختارهای سیاسی و همچنین تفاوت‌های فرهنگی و اجتماعی میان ایران و کشورهای منطقه، به‌ویژه در خاورمیانه عربی، تمرکز بر روی راهبرد منطقه‌ای دشوار یا دست‌کم، کم‌اثر است (Barzegar, 2010)، اما به نظر می‌رسد در ساخت نظام منطقه‌ای ایران بزرگ، سه مؤلفه؛ وحدت سرزمینی، تاریخ طولانی زندگی مشترک اقوام مستقر در قلمرو ایران بزرگ و عوامل و متغیرهای فرهنگی یکسان و مشابه در منطقه به‌عنوان عوامل سازنده و پیونددهنده منطقه در کنار دیگر عوامل نقش‌آفرین باشند که در ادامه به تفصیل بیان می‌شوند.

۲. عوامل مؤثر در ساخت نظام منطقه‌ای ایران بزرگ

۲-۱. وحدت سرزمینی منطقه جغرافیایی ایران بزرگ

مرحله آغازین شکل‌گیری هر نظام منطقه‌ای مستلزم وجود یک منطقه و قلمرو جغرافیایی ویژه و به عبارتی فضای جغرافیایی متمایز و نسبتاً متجانس و هم‌وزن است. فضا یا منطقه جغرافیایی براساس خصیصه‌های مشترک طبیعی یا انسانی، از مناطق دیگر متمایز می‌شود. ویژگی‌های مشترک منطقه‌ای، زیرساخت رفتارهای همگرایی منطقه‌ای را تشکیل می‌دهد و برعکس، ویژگی‌های متمایز جغرافیایی، زیرساخت رفتارهای واگرایی و جدایی‌گزینی در بین دولت‌ها را به وجود می‌آورد. بنابراین فضای جغرافیایی و وحدت سرزمینی مشخص، نه تنها کالبد یک نظام منطقه‌ای ویژه را بسترسازی می‌کند، بلکه به میزان وجود ویژگی‌های مشترک جغرافیایی در بین عناصر منطقه‌ای، می‌تواند بر ماهیت نظام منطقه‌ای و سازه‌های پدیدآمده در آن تأثیر بگذارد (حافظ‌نیا و کاویانی، ۱۳۸۳: ۷۳). جغرافیای طبیعی سه حوزه تمدن بین‌النهرین (میان‌رودان)، ماوراءالنهر (فرارود) و سند و در میانه آنها تمدن قنات را از گذشته‌های دور ایران می‌گفتند که این حوزه تمدنی، جغرافیای انسانی و اقتصادی خاصی را بنا کرده بود. ایران مرکب از سرزمین قبیله‌ها و طایفه‌های متنوعی بود که از بدو تاریخ کنار یکدیگر با خوب و بد همدیگر می‌ساخته‌اند و جنگ و ستیزها را گذرانده و تمدن و فرهنگی بنا نهادند که تأثیر کلی بر تمام جهان گذاشته است. مورخان و باستان‌شناسان، این سرزمین وسیع را که حدود ۴/۵ میلیون کیلومتر مربع مساحت دارد، ایران بزرگ می‌نامند که در میان قاره کهن می‌درخشد (رضایی، ۱۳۸۵: ۲۳).

قلمرو فرمانروایی ایران بزرگ، در درازای تاریخ این سرزمین؛ یعنی از چند هزار سال پیش تا کمابیش دو سده اخیر، پهنه «فلات ایران» بود. فلات یا پشته (نجد) ایران، یک منطقه شناخته‌شده جغرافیایی در سطح جهانی است. مرزهای فلات ایران بزرگ، از شمال به کوه‌های قفقاز و رودخانه‌های آمودریا و سیردریا و در خاور به فلات پامیر و رود سند می‌رسد. در واقع، پهنه قلمرو ایران بزرگ در خاور از سین‌کیانگ چین؛ یعنی محدوده زیست قوم اویغور آغاز شده و تا هند و

پاکستان توسعه و تداوم می‌یابد. این قلمرو از جنوب به اقیانوس هند و خلیج فارس و در باختر به رودخانه‌های فرات و دجله منتهی می‌شود (شعبانی، ۱۳۸۶: ۷۸). این سرزمین پهناور در درازای چند هزار سال، قلمرو دولت ایران بزرگ بود. البته در زمان‌های بسیار، این قلمرو، از پهنه فلات ایران فراتر رفته است و در زمان‌هایی نیز، چندین دولت ایرانی (در آرامش و یا جنگ و ستیز) در کنار هم در این سرزمین بزرگ، فرمانروایی داشته‌اند (زرین‌کوب، ۱۳۸۷: ۳۴۵).

نقشه شماره (۱). قلمرو فرهنگی ایران بزرگ



این سرزمین بزرگ، امروز به نواحی سیاسی مستقلی تبدیل شده است که می‌توان به تاجیکستان، ازبکستان، قزاقستان، قرقیزستان، ترکمنستان، افغانستان، پاکستان، بخش‌هایی از هند، آذربایجان، گرجستان، ارمنستان، جمهوری‌های خودمختار قفقاز شمالی نظیر آبخازیا، چچن، اینگوش، اوستیا و... اشاره کرد (امیراحمدیان، ۱۳۸۱: ۷۵). نواحی جنوبی قلمرو ایران بزرگ را کشورهای عراق و بحرین دربر می‌گیرد که در قلب این نواحی، کشور بزرگ جمهوری اسلامی ایران قرار دارد. پاتریک کلاسون معتقد است: «ایران امروز، تنها گوشه‌ای از آن چیزی است که زمانی بود. از نظر وسعت، عراق، افغانستان، غرب پاکستان و بیشتر آسیای مرکزی و قفقاز تحت

تسلط ایرانیان بود. بسیاری از ایرانیان امروز، این نواحی را بخش‌های ایران بزرگ به‌شمار می‌آورند (کلاسون، ۱۳۷۹: ۲۲).

می‌توان گفت که ایران بزرگ، در طول تاریخ دارای دو قلمرو جغرافیایی و فرهنگی بوده است. تا حدودی قلمرو جغرافیایی این سرزمین بزرگ مفهومی برای هر کسی روشن است، اما منظور از قلمرو فرهنگی، گسترش نفوذ معنوی یک فرهنگ و تمدن به آن سوی مرزهای خود است. از همان آغاز شاهنشاهی هخامنشی که نخستین امپراتوری جهان خوانده شده است، این کشور خارج از خاک اصلی خود، دارای تعدادی سرزمین وابسته بود که فهرست آنها در سنگ‌نوشته بیستون در یوش و کتیبه خشایار شاه و نیز نوشته‌های هرودت آمده است و اینها از سیحون تا مدیترانه و از سند تا دریای عمان و در آفریقا تا حبشه و لیبی را دربر می‌گرفته است. در زمان پارتیان و ساسانیان نیز، بخش عمده‌ای از همین سرزمین‌های وابسته حفظ شد. پس از حمله اعراب به ایران در سال ۳۵ هجری و انضمام آن به واحد جغرافیایی جهان اسلام، این قلمرو پهناور وحدت سرزمینی خود را از دست داد و از این زمان تا دوره صفویه بیش از ۱۵۰ حکومت در نواحی مختلف ایران حکم راندند، اما از سال ۱۵۰۱ میلادی و با ظهور صفویه، وحدت سرزمینی ایران دوباره احیا شد. این وحدت سرزمینی ایران بزرگ در دوره افشار و تا پایان حکومت *آغامحمدخان قاجار* ادامه یافت (آبراهامیان، ۱۳۸۹: ۱۴۵). البته ناگفته نماند که با ظهور دولت عثمانی در آناتولی و غرب سرزمین‌های دولت ایران و به دنبال فراز و فرودهای بسیار در جنگ‌های میان دو دولت که چندین سده به‌درازا کشید، بخش‌هایی از سرزمین‌های ایران در باخترا از دست رفت که مرزهای کنونی در غرب ایران، حاصل آن است. به‌نحوی که در اوج فترت و ناتوانی ایران در قرن هفدهم و براساس *معاهده قصر شیرین* در سال ۱۶۳۹، ایران رسماً بغداد و آنچه را که امروز کشور عراق خوانده می‌شود، به امپراتوری عثمانی واگذار کرد (حافظ‌نیا، ۱۳۸۱: ۱۳۹).

با آغاز سده نوزدهم میلادی، دولت ایران مورد یورش سازمان‌یافته استعمارگران اروپایی؛ یعنی امپراتوری‌های روس و انگلیس قرار گرفت و فراگشت تجزیه دولت ایران آغاز شد. در فاصله زمانی ۱۱۹۲ تا ۱۲۶۰ (۱۸۱۳ تا ۱۸۸۱

می‌لادی)؛ یعنی تنها در طول ۶۸ سال در دوره قاجار، به‌خصوص در زمان فتحعلی‌شاه، محمدشاه و ناصرالدین‌شاه، ایران بزرگ از حیث قلمرو، ضعیف و از بعد قدرت ملی و حاکمیت سیاسی به‌وسیله دو قدرت بزرگ تجزیه شد و بخش‌های پهناوری از آن تحت سلطه روس‌ها و پاره‌ای نیز زیر چنگ بریتانیا قرار گرفت.

در این راستا، ابتدا روس‌ها از شمال دست به کار شدند و طی سیزده سال دو جنگ را علیه ایران به راه انداختند و در قالب دو قرارداد تحمیلی، بخش مهمی از سرزمین‌های شمالی ایران را جدا ساختند. یکی از این قراردادهای ننگین *قرارداد گلستان* (۱۸۱۳ م / ۱۱۹۲ ه ش) بود. بر پایه این قرارداد، بخش‌هایی از سرزمین‌های قفقاز، به اشغال روس‌ها در آمد (زارعی، ۱۳۹۱: ۲۹۰). دومین قرارداد ننگین، *قرارداد ترکمانچای* بود. براساس *قرارداد ترکمانچای* (۱۸۲۸ م / ۱۲۰۶ خ) یا *قرارداد تجزیه*، سرتاسر قفقاز از ایران مجزا شد. قرارداد دیگری که انگلیسی‌ها به‌منظور تأمین امنیت افغانستان بر ایران تحمیل کردند، *قرار پاریس* (۱۸۵۷ م / ۱۲۳۵ خ) بود. بر پایه این قرارداد، دیوار جدایی میان مردم ایران و افغانستان کشیده شد. انگلیسی‌ها همچنین با سوءاستفاده از وضعیت پیش آمده و ضعف مفرط حاکمیت ایران، پا را از این هم فراتر نهاده و مکران و بخشی از بلوچستان (سال ۱۸۷۱ م / ۱۲۵۰ خ) را از ایران جدا ساختند (کریمی پور، ۱۳۷۱: ۱۲۳). روسیه تزاری نیز برای اینکه از رقیب دیرین خود عقب نماند و امنیت مرزهای جنوبی خود را بهتر تضمین کند و فاصله مرزهای جغرافیایی خود را با پایتخت دورتر سازد، یک بار دیگر به نواحی شمال شرقی ایران حمله نموده و *قرارداد آخال* (۱۸۸۱ م / ۱۲۶۰ خ) را بر ایران تحمیل کرد. تجزیه سرتاسری سرزمین‌های خوارزم و فرارود و الحاق آن سرزمین‌ها به امپراتوری روسیه تزاری، ضایعه دردناک دیگری بود بر قلمرو سیاسی، تمدنی و فرهنگی ایران که از آن روز تاکنون قلب هر ایرانی غیرتمندی را به درد می‌آورد.

نهایت سخن اینکه، ایران طبق آمار از ۲۵۰۰ سال حیات اجتماعی و سیاسی خود، در مجموع ۴۴۴ بار تجربه جنگی تجاوز و تهاجم داشته است (به‌طور متوسط هر ۵/۵ سال یک‌بار). از این تعداد ۲۳۲ بار حمله از بیرون فلات ایران به داخل فلات و ۲۱۲ بار از داخل فلات ایران به خارج صورت گرفته است. تمام حملاتی

که به سمت ایران و به قصد تصرف ایران بزرگ صورت گرفته از نواحی شمالی، غربی و جنوبی فلات ایران بوده و ۱۸۹ بار حمله که از سوی ایران برای تصرف قلمروهای پیرامونی و دفع متجاوزان صورت گرفته از همین ناحیه بوده است. بدین ترتیب تعداد و حجم تهاجمات به داخل فلات ایران به مراتب بیشتر از تهاجم ایرانیان به خارج از مرزها بوده است (کریمی پور، ۱۳۷۱: ۱۰).

باوجود این همه بلایای خانمان‌سوزی که تاریخ ایران به‌خود دیده است، احساس همبستگی سرزمینی و وحدت قومی ایران بزرگ از اذهان و اندیشه ایرانی خارج نگشته و احساس یگانگی و باهم‌زیستن یکی از علایق و آرزوهای تاریخی مردمان این قلمرو پهناور بوده است. به همین دلیل است که گفته‌شده که اقوام ایرانی ساکن در این قلمرو پهناور هرگز خواهان جدایی از ایران بزرگ نبوده‌اند و هیچ قیام مردمی یا ناسیونالیستی قومی، سرزمینی را از ایران جدا نساخته و تمام جدایی‌های سرزمینی و قومی ایران ناشی از سیاست زور قدرت‌های استعماری عثمانی، روسیه و انگلیس بوده است (زارعی، ۱۳۹۱: ۳۰۱).

از این رو، در سال‌های اخیر، به دلیل عدم روشننگری لازم، دو مفهوم «دولت ایران» از گاه کهن تا تجزیه این واحد در قرن نوزدهم و «دولت حاصل از تجزیه» (به دلایلی که در بالا گفته شد)، در یکدیگر تداخل کرده و در نتیجه، سبب ایجاد بدفهمی‌ها و کژفهمی‌های بسیار بین اقوام ایرانی را فراهم آورده است که هیچ تناسبی با تاریخ سیاسی، اجتماعی و فرهنگی ایران بزرگ ندارد (طباطبایی، ۱۳۸۶: ۳۴۲).

نکته‌ای که در اینجا پس از تحولات سرزمینی ایران لازم به ذکر است، این است که برای «میراث‌داران» دولت ایران از روزگار کهن تا همین سال‌های اخیر، این توهم ایجاد شده است که منظور از واژه ایران، سرزمین و دولت کنونی ایران است. در حالی که اگر پایتخت دولت ایران در دوران تجزیه‌های اخیر فلات ایران، در شهر کابل، بخارا، گنجه و ... قرار داشت، امروز بخش‌هایی که شهر کابل، بخارا، گنجه و در آن قرار دارند، به نام «ایران» خوانده می‌شد. در آن صورت، «ایران» امروزی بدون تردید، نام دیگری می‌داشت و از این رو، باید که میان دو نام، فرق گذارد. بنابراین می‌توان از دولت ایران؛ از عهد کهن تا سده نوزدهم میلادی، به



«ایران بزرگ»، «ایران واحد (یگانه)» یا به اصطلاح هم‌خانمانان افغانستانی «آریانا» و به گفته درست‌تر «ایرانا» نام برد.

اما باید دانست که برگزیدن هریک از این نام‌ها و یا هر نام دیگری که بتواند فرق میان این دو مفهوم را (نام همسان ولی درون‌مایه ناهمسان، به‌گونه‌ای که یکی، جزئی از دیگری است و نه همه آن) آشکار کند، متضمن اتفاق‌نظر همه فرزندان این پدر است. این چیزی است که امروز، اهمیت آن برای تاریخ‌نگاری و بررسی پیشینه کهن مردمانی که در این روزگار، از هم جدا افتاده‌اند و در واحدهای سیاسی گوناگون زندگی می‌کنند، بیش از هر زمان دیگر در قالب یک نظام منطقه‌ای در این قلمرو پهناور احساس می‌شود. با توجه به اینکه فرزندان این پدر، بسیاریند و شاید پاره‌ای از آنها، در اثر قرار گرفتن زیر سلطه بیگانه و یا تحت تبلیغات بیگانگان، از «اصل خود» دور افتاده‌اند، باید برای بازجستن «روزگار وصل» فرهنگی، مراکزی فعال در خانه‌های این «فرزندان» برپا شود تا این کار سترگ، به‌انجام رسد و دیگر به قول فردوسی بزرگ «از باد و باران نیابد گزند». فرزندان «پدر»، این مردمانند و در حال حاضر، در این واحدهای سیاسی زندگی می‌کنند:

الف - منطقه قفقاز جنوبی: شامل جمهوری آذربایجان (اران)، جمهوری ارمنستان، جمهوری گرجستان؛

ب - منطقه قفقاز شمالی: شامل سرزمین‌های ضمیمه اوستیای شمالی، چچن، اینگوش، قبادرین، بالخارستان؛

ج - منطقه خوارزم و فرارود: شامل جمهوری ترکمنستان، جمهوری ازبکستان، جمهوری تاجیکستان و بخش‌های ضمیمه؛

د - بحرین؛

ه - افغانستان؛

و - ایران (جمهوری اسلامی ایران)؛

ز - کردها و دیگر مردمان سرزمین‌های بخش‌های تجزیه‌شده از سوی دولت عثمانی در غرب ایران زمین؛

ح - بخش‌هایی از مکران و بلوچستان که ضمیمه خاک جمهوری پاکستان شده است. مرزهای کنونی ایران به‌هیچ‌روی نشانگر گستره ایران زمین تاریخی و فرهنگی

که از شبه‌قاره و ماچین تا دانوب و مدیترانه را دربر می‌گیرد، نیست. این مدعا بر این پایه استوار است که در اقلیم چهارم عالم، پارسی‌گویانی همچون مولانای رومی، نظامی گنجوی، خاقانی شروانی و قمری دربندی تا رودکی سمرقندی، ابوریحان بیرونی، حکیم توسی، بوعلی بخارایی، ناصرخسرو قبادیانی، امیرخسرو دهلوی، اقبال لاهوری و صدرالدین عینی همه ایرانیانی بودند که در سایه یک هویت تاریخی - فرهنگی و سرزمینی مشترک، برآمده و پرورش یافته‌اند. این عناصر را می‌توان در قلمرو ایران بزرگ کنونی به‌عنوان عوامل و شخصیت‌های فرهنگی وحدت‌ساز منطقه‌ای نام برد که به‌عنوان دستاوردهای معنوی و پایدار در این سرزمین، در ایجاد انسجام اجتماعی و وحدت فراملی می‌توانند نقش بزرگی برعهده گیرند (نیرنوری، ۱۳۷۵: ۵۵).

۲-۲. تاریخ مشترک

ایران بزرگ (ایران‌زمین و یا ایران‌شهر) محدوده جغرافیایی و حوزه تمدنی فلات ایران و جلگه‌های مجاور آن، شامل ایران کنونی، بخش اعظم قفقاز، افغانستان و آسیای مرکزی است که گهگاه از آن با عنوان پارس بزرگ هم یاد می‌کنند. عنوان ایران صرفاً محدود به بخش غربی آن، که هم اکنون به این نام خوانده می‌شود، نیست و تمام مرزهای سیاسی کشوری که تحت تسلط ایرانیان بود همچون بین‌النهرین و اغلب ارمنستان و جنوب قفقاز را هم دربر می‌گیرد.

اقوام ایران‌زمین به‌لحاظ تاریخی به مردمانی گفته می‌شود که در حیطه شاهنشاهی ایران در دوران باستان زندگی می‌کردند. این قلمرو شاهنشاهی در زمان‌های گوناگون یکسان نبوده است؛ به‌نحوی که در دوران هخامنشی گسترده‌تر بوده، ولی در دوران اشکانی و ساسانی این قلمرو با تغییرات کمی به‌مدت حدود ۹۰۰ سال به‌لحاظ تاریخی یکسان بوده است. این تاریخ مشترک موجب اشتراک این اقوام در برخی رسوم، سنت‌ها و آیین‌ها شده است. از نظر زبانی نیز، اکثر این اقوام ایرانی‌زبان بوده‌اند و رواج زبان پهلوی (پارسی میانه) در این قلمرو باعث نزدیکی بیشتر زبانی این اقوام شده است، به‌طوری‌که در ادامه، شاخه غربی زبان‌های ایرانی را به‌وجود آورده است.

نقشه شماره (۲). قلمرو سرزمینی ایران بزرگ



از نظر جغرافیایی و فرهنگی، ایران بزرگ شامل تمام بخش‌های فلات ایران، بخش‌های آسیای مرکزی، بلخ و رشته‌کوه‌های هندوکش در امتداد شمال شرقی، افغانستان و غرب پاکستان در بخش جنوب شرقی و از سوی غرب، عراق و قفقاز در بخش شمال غربی است.

زیستن اقوام و گروه‌های قومی در یک قلمرو مشترک؛ آن‌هم در زمانی طولانی زمینه‌ساز علائق مشترک، احساس مشترک و همبستگی ملی و فراملی می‌شود. ایران بزرگ که مردمان آن طی تاریخی طولانی که از امپراتوری هخامنشیان آغاز می‌شود و تا پایان حکومت **آغامحمدخان قاجار** (دو قرن پیش) روزگار مشترک و گاه مفترق، اما مرتبط و باعزت و سربلندی را با هم سپری کرده‌اند، می‌تواند بار دیگر در قالب یک منطقه بزرگ فرهنگی گردهم آیند و زندگی مشترک با سرنوشت و احساس مشترکی نسبت به یکدیگر را رقم بزنند و گامی دوباره به‌سمت احیای ایران بزرگ در قالب یک نظام منطقه‌ای می‌تواند منافع بسیار و سرشار سیاسی، اقتصادی، فرهنگی و امنیتی را برای این حوزه تمدنی بزرگ به ارمغان آورد.

چنانچه در تاریخ ایران دیده می‌شود، اقوام مختلف همیشه مجاز بوده‌اند که مانند دیگر ساکنان استان‌ها و شهرها، از طبیعت متنوع جامعه و گستره پهناور فرهنگ ایرانی برخوردار بمانند تا آنجا که سلوکی آرام همراه با همسایگان خود

دارند و حتی مظاهر و ظواهر مطبوع و ملایم فرهنگ‌های فرعی و محلی را محفوظ بدارند. نکته قابل توجه آنکه نه در ایران کهن و نه در بعد از اسلام، هیچ‌گاه ملاحظات نژادی جای مهمی نداشته است. باید اذعان کرد که ملاحظات ایرانی‌بودن و ایرانی‌نبودن، امتیازات ویژه‌ای نمی‌طلبیده است که کسانی واجد و یا فاقد آنها باشند (فرای، ۱۳۷۵: ۴۱).

۲-۳. فرهنگ مشترک

تحولات دهه‌های اخیر در روابط بین‌الملل، حاکی از اهمیت مقوله فرهنگ در دستیابی به اهداف و بهبود روابط میان دولت‌هاست؛ به‌نحوی که امروز شاهد ظهور و تشکیل اتحادیه‌های فرهنگی در عرصه جهانی بوده تا از این راه، زمینه منازعات و چالش‌های بین‌المللی، برطرف و موجب همگرایی دولت‌ها و ملت‌ها شود. روابط فرهنگی، زمینه‌ساز و حامی روابط رسمی میان دولت‌ها هستند. زبان فرهنگ، زبان ملایمی است که می‌تواند روابط رسمی را همراه با تفاهم، همچنان زنده نگه دارد. روابط میان کشورها چنانچه به عرصه‌های فرهنگی کشیده شود، نه‌تنها در سطح رسمی باقی می‌ماند، بلکه پیوندهای گسترده‌تری را میان ملت‌ها ایجاد می‌کند (سلیمی، ۱۳۸۴: ۶۷).

یکی از مفاهیم نوینی که در حوزه فرهنگی در مناطق جهان امروز نقش‌آفرینی می‌کند، موضوع سیاست فرهنگی^۱ یا پهنه فرهنگی منطقه‌ای و جهانی است. به‌نظر می‌رسد یکی از ساختارهای سیاست فرهنگی جهان، ایران بزرگ فرهنگی است که امروزه تنها بخش کوچکی از سرزمین تاریخی آن را جمهوری اسلامی ایران تشکیل می‌دهد (سنایی، ۱۳۹۰: ۲۳۱). این سرزمین، پهنه جغرافیایی وسیعی است که طی قرن‌ها قلمرو فرهنگ و تمدن کهن ایرانی به‌شمار می‌رفت. از مهم‌ترین مشخصه‌های این سرزمین، نقش گذرگاهی آن در میان قاره‌های بزرگ جهان و نیز قرارگرفتن آن در میان چند قلمرو بزرگ جغرافیایی - فرهنگی متفاوت است (زرین‌کوب، ۱۳۸۷: ۳).

همان‌گونه که بیان شد، جهان ایرانی مجموعه‌ای بی‌همتا از گستره نفوذ و تأثیرگذاری فرهنگ ایرانی است که فراتر از مرزهای سیاسی امروزی، طی ادوار



مختلف تاریخ، شکل گرفته و تکوین یافته است و از طریق عناصری مانند زبان و ادبیات پارسی، دین، هنر، یادمان‌های تاریخی و فرهنگی، جغرافیای پیوسته، تاریخ، اسطوره‌گان، آرمان و دشمنان مشترک و... اثربخشی خود را تداوم بخشیده است. جهان ایرانی به‌عنوان یک واقعیت پویا و پیوسته تاریخی با پیرامون خویش همواره در تعامل فکری و فرهنگی بوده است (طباطبایی، ۱۳۷۲: ۲۱۱).

به‌تعبیر سرجان ملکم، اگرچه از دو هزار سال قبل تا به حال هیچ مملکتی مثل مملکت ایران عرضه تغییرات حوادث نبوده، اما شاید هیچ ملکی هم نیست که کمتر از این مملکت موجب تغییر در اوضاع شده باشد. اقتدار سلاطین و حکام قدیم، حشمت و تجمل دربار، عادات و رسوم خلق، تقسیم مردم به سکان بلاد و ایلیات لشکری و حتی مردم کوهستان‌ها، وضع اداره مملکت، شیوه جنگ و جدل، همه از قدیم‌الایام تا به حال یکسان است و به‌قدری که در این ایام می‌توان قیاس کرد، اهالی حالیه ایران چندان با سکنه این ملک در عهد *درا* و *اتوشیروان* تفاوت ندارد (ملکم، ۱۳۵۰: ۳۱۴).

از سوی دیگر، محیط اجتماعی، مؤلفه‌ها و هنجارهای آن نیز تأثیرات دائمی خود را بر روی رفتار و کردار و اندیشه همگان می‌گذارد و به‌طور عمده از طریق دایره‌المعارفی که همان زبان است و در خود تمامی تجربیات گذشته گروه‌های اجتماعی را حمل می‌کند، رفتارهای آدمیان را تحت تأثیر قرار می‌دهد؛ چرا که کلیه شخصیت‌هایی که هر یک به‌نحوی در رفتار سکنه یک جامعه کوچک یا بزرگ مؤثرند، خود به‌نحوی تحت تأثیر شرایط فرهنگی موجود در جامعه قرار می‌گیرند و همان‌ها را نیز در فواصل نزدیک و دور خود به دیگران منتقل می‌کنند (شعبانی، ۱۳۸۶: ۷۷). نقش بزرگی که زبان فارسی در محیط اجتماعی و شکل‌گیری هویت ایرانیان داشته است، بر کسی پوشیده نیست. مردمی که از حدود چهارهزار سال پیش از مناطق شمالی و احیاناً مرزهای شمال شرقی خراسان بزرگ و شمال غربی قفقاز به این سرزمین آمدند، بی‌تردید در درجات رشدیافته‌ای از ارتباطات انسانی با یکدیگر بودند. کافی است در نظر بگیریم که ایران در زمره پرسال‌ترین کشورهای است که در آن زندگی مدنی شکل گرفته است و توانایی‌های مختلف ارضی و اقلیمیش به‌دست استعدادهای قابل‌اعتنای انسان‌های ساکن در آن، به پیدایش، رشد

و نضج فرهنگ‌های اصیل و پویا کمک رسانده است. از منطقه فلات پامیر و کوه‌های آلتایی، پشن و تیان‌شان تا استپ‌های آسیای مرکزی و از سند تا مدیترانه، همواره ملل و مردم و تمدن‌هایی به‌عرصه رسیده‌اند که تکیه‌گاه عمده آنان، فرهنگ ایرانی و طبایع خلاق و مبتکر ایرانیان بوده است (پوپ، ۱۳۵۵: ۱۰۰). علاوه‌براین سازمان‌های عریض و طویل دیوانی ایران، در هماره‌ایم، واسطه حفظ یگانگی‌ها و تنسيق امور و مسائل درهم تنیده جوامع مورد نظر شده است. خصوصیات اعتدال‌گرایانه و عدالت‌خواهانه ایرانیان همراه با سلامت نفس و خیرخواهی عامه مردمی صبور و سلیم، چنان در پیشبرد مسئولیت‌های تاریخی ایرانیان عملکرد مثبتی داشته که هر جا ایران باثبات بوده، همه منطقه موصوف از ثبات برخوردار بوده است و هرگاه ایران دچار تزلزل شده، لاجرم کل منطقه دچار اضطراب و پریشانی گشته است (شعبانی، ۱۳۸۶: ۱۴۷).

احمد تفضلی می‌نویسد: «زبان‌هایی که در ایران از قدیم‌ترین روزگاران تاکنون متداول بوده است، از نظر ویژگی زبانی، وجوه مشترکی دارند؛ هرچند که این زبان‌ها در سرزمین‌های گوناگونی در ایران کنونی، یا خارج از مرزهای فعلی آن، معمول بوده یا هستند. این مجموعه زبان‌ها را اصطلاحاً گروه زبان‌های ایرانی می‌نامند» (تفضلی، ۱۳۸۵: ۱۱).

ذبیح آصف در اهمیت ادب ایرانی معتقد است؛ از میان ملت‌های جهان کمتر ملتی مانند ایرانیان دارای سابقه ممتد ادبی و آثار مختلف دل‌انگیز به لهجه‌های گوناگون است. از قدیم‌ترین اثر ادبی ایران؛ یعنی گاتاهای زردتشت تا جدیدترین آثار جان‌بخش پارسی، همه جا و همیشه پرتو خلاق و اندیشه‌تابناک ایرانی آشکار و هویدا است. مجموع کتب و منظومه‌هایی که از حدود هزار سال قبل از میلاد مسیح؛ یعنی در فاصله‌ای نزدیک به سه‌هزار سال خورشیدی، در این کشور به زبان‌های اوستایی، فرس باستان، پهلوی شمالی یا اشکانی، پهلوی ساسانی، سغدی، طبری، کردی و پارسی دری پدید آمده، از حد شمار بیرون است. کیست که از ارزش جهانی شاهنامه فردوسی و رباعیات خیام و مثنوی مولوی و غزل‌های حافظ بی‌خبر باشد. بدیهی است که مقوله زبان فارسی، حاصل تجارب طولانی مردم با ذوق و فکرتی است که در خلال قرون و اعصار توانسته‌اند معنویات خویش را بیان کنند



(آصف، ۱۳۶۸: ۹۰). *اولریش مازولوف* معتقد است که در طول تاریخ شگفت‌انگیز این کشور، دگرگونی‌های زبانی، یکپارچگی و فروپاشی سرزمینی و گرایش‌ات مذهبی بسیاری پدید آمده و برخلاف صعود و افول سلسله‌های بسیار و رفت و آمد مهاجران و مهاجمان، فرهنگ ایرانی آگاهانه تداوم و تفوق خود را همچنان حفظ کرده است. درباره قلمرو زبان فارسی و نفوذ تفکرات ایرانی می‌توان با قاطعیت اظهار داشت که از مرزهای شناسا، بسیار فراتر رفته است و قرن‌های مدید در پهنه پهناوری که از فلات پامیر و کوه‌های آلتایی آغاز می‌شود و به کرانه‌های دریای سیاه و آب‌های گرم مدیترانه می‌رسد، زبان محاوره و علم و تجارت و ارتباطات بوده است (مورگان، ۱۳۷۳: ۴۰).

مجموعه عوامل فرهنگی ذکرشده نقش مهم و بدون‌انکاری در ایجاد همبستگی اجتماعی و فرهنگی اقوام گوناگون در این پهنه وسیع فرهنگی و قلمرو سرزمینی ایران بزرگ داشته و دارد. این قلمرو بزرگ فرهنگی و جغرافیایی که می‌تواند زمینه‌ساز یک منطقه بزرگ با کارکردهای متفاوت فرهنگی، سیاسی، اقتصادی و امنیتی باشد، در قیاس با دیگر مناطقی که به یک سازمان منطقه‌ای دست‌یافته‌اند (نظیر اتحادیه اروپا، آسه‌ان، مرکوسور و ...)، دارای نقاط اشتراک فرهنگی و اجتماعی بسیار بیشتر و بالاتری است که به‌عنوان یک نقطه قوت می‌تواند نقش‌آفرینی لازم را داشته باشد.

مفهوم قدرت نرم که فرهنگ، ارزش‌ها و شخصیت‌های فرهنگی یک ملت در عرصه بین‌المللی در آن نقش‌آفرین هستند، می‌تواند در قلمرو ایران بزرگ به بهترین وجه به کار برده شود. به تعبیر *جوزف نای*؛ فرهنگ و ارزش‌ها در عرصه مناسبات فرهنگی میان ملل و پهنه‌های فرهنگی واقع در سرزمین‌های همجوار و غیرهمجوار به کار می‌رود (نای، ۱۳۸۴: ۳۷). مفهوم «سیاست فرهنگی» از جمله مفاهیم تازه‌ای است که حدود چهار دهه قبل در کشورهای جهان مورد توجه قرار گرفته است. نگاه به فرهنگ به‌عنوان یکی از زمینه‌های اصلی توسعه و امکان مدیریت فرهنگی برای تغییر در عناصر فرهنگی و دستیابی به اهداف از پیش تعیین‌شده و توجه به نقش دولت‌ها در برنامه‌ریزی فرهنگی، بستر مناسبی برای شکل‌گیری مفهوم سیاست فرهنگی به‌وجود آورده است. سیاست فرهنگی شامل مجموعه‌ای از اهداف، مبانی،

اصول، اولویت‌ها و خط‌ومشی‌های اجرایی می‌شود. همچنین سیاست فرهنگی موجب می‌شود که سیاست تنها منحصر به دولت نباشد، بلکه به‌مثابه پدیده‌ای در همه روابط، جلوه‌ها و نهادهای اجتماعی تعریف شود (سنایی، ۱۳۹۰: ۲۵۲).

امروزه روابط فرهنگی، از عوامل مهمی است که گسترش روابط سیاسی کشورها با یکدیگر را تحکیم و تسریع می‌بخشد. در واقع، گسترش روابط در بخش فرهنگ و نفوذ فرهنگی کشوری در کشور دیگر، راه را برای نفوذ و روابط سیاسی هموار می‌سازد، اما آنچه مؤید و مکمل حضور فرهنگی است و به‌ویژه در سال‌های اخیر نقشی مهم‌تر یافته است، روابط اقتصادی است. امروز حضور موفق اقتصادی یک کشور در عرصه بین‌المللی و فعالیت آن در کشور دیگر، از مهم‌ترین ابزارهای حضور فرهنگی آن کشور نیز محسوب می‌شود و به‌نوعی این دو مکمل یکدیگر به‌شمار می‌آیند.

شکل‌گیری فرهنگ ایرانی (به‌عنوان یکی از عناصر قدرت نرم)، ریشه در تاریخ طولانی این سرزمین دارد. عوامل اصلی شکل‌گرفتن فرهنگ ایران را می‌توان در امپراتوری پارس‌ها (هخامنشیان)، دوران ساسانیان، سلطه اعراب، حملات مغول و دوران صفوی جستجو کرد. ریچارد فرای ایران بزرگ را شامل بخش اعظم قفقاز، عراق، افغانستان، پاکستان و آسیای مرکزی می‌داند که از طریق نفوذ فرهنگی تا چین و غرب هند گسترش می‌یابد. به‌گفته فرای: «ایران شامل تمام مردمان و سرزمین‌هایی است که در آنها زبان‌های ایرانی به‌کار می‌رود و تمام بخش‌هایی که فرهنگ ایرانی در آن پیروزمند و مسلط است» (فرای، ۱۳۷۵: ۹۸).

برای شناخت فرهنگ ایران باید به کشورهای مستقلی که در پیرامون ایران هستند نیز، نگرست. افغانستان، تاجیکستان، ازبکستان، ترکمنستان، جمهوری آذربایجان و حتی ارمنستان و گرجستان و همچنین کردهای عراق و ترکیه و مردم پاکستان همگی کم یا زیاد گوشه‌ای از فرهنگ ایران را به‌ارث برده‌اند که امروز در بازخیزی هویت مجدد ایران بزرگ می‌تواند نقش‌آفرین باشد و به‌عنوان یک سازه منطقه‌ای در ایجاد نظام منطقه‌ای در قلمرو ایران بزرگ، در ایجاد انسجام اجتماعی و وحدت فراملی و فراقومی تأثیرگذار باشد (زارعی، ۱۳۸۵: ۷۹).

در مجموع می‌توان عناصر فرهنگ ایرانی به‌عنوان متغیرهای قدرت نرم این

قلمرو پهناور را که فراتر از مرزهای جمهوری اسلامی ایران است، به اختصار چنین برشمرد:

- زبان پارسی به عنوان یکی از شاخصه‌های اصلی فرهنگ بزرگ ایرانی؛
- اعیاد ملی از جمله نوروز و شب یلدا و تقویم هجری خورشیدی؛
- مذهب تشیع و شاخه‌های مختلف آن؛
- دین‌ها، آیین‌های زرتشتی و مهرپرستی؛
- هنر ایرانی (ادبیات و شعر پارسی، معماری ایرانی و غذای ایرانی).

فرهنگ ایرانی با داشتن سنن مخصوص خود همچون تقویم خورشیدی خاص خود، از بسیاری از فرهنگ‌های دیگر مجزا می‌شود و در عین حال نوعی وحدت و یگانگی در این قلمرو بزرگ فرهنگی، بین اقوام مختلف را به ارمغان می‌آورد و نوعی وحدت رویه زمینه‌ساز وحدت فرهنگی فراقومی را به دنبال دارد. در حالی که تقریباً همه کشورهای دنیا از یکی از سه تقویم میلادی (براساس خورشیدی)، هجری قمری (براساس ماه) و تقویم چینی (براساس ماه) استفاده می‌کنند، تقویم ایرانی به عنوان یکی از دقیق‌ترین این تقویم‌ها با داشتن نقطه شروع بسیار دلپذیر (آغاز بهار) از نقاط برجسته فرهنگی ایران بزرگ در این پهنه فرهنگی است و به عنوان یکی از مؤلفه‌های وحدت فرهنگی می‌توان در ساخت منطقه ایران بزرگ از آن سود برد (اسلامی‌ندوشن، ۱۳۷۴: ۳۳).

ایرانیان چندین بار با تأثیرگذاری بر روی اقوام مهاجم، قدرت فرهنگ خود را به رخ مهاجمان کشانده‌اند. تأثیر شدید فرهنگ ایرانی بر اعراب و پذیرش و گسترش مذهب تشیع و تأثیر بسیار بر قوم بدوی مغول انکارناپذیر است. ناگفته نگذاریم که فرهنگ ایران بزرگ به شدت غنی و در تولید هنر و شادی مملو از ظرافت‌هایی است که بسیاری از فرهنگ‌های حاکم بر کشورهای پیشرفته فاقد آن هستند. ظرافت‌هایی که در راستای افزایش شادی و هیجان و در نتیجه لذت بیشتر بشر از زندگی تعبیه شده‌اند. از این ظرافت‌های فرهنگی می‌توان به شعر و ادبیات ایرانی و شهرت و نفوذ جهانی آن و یا به جایگاه طنز و موسیقی در فرهنگ ایرانی اشاره کرد. علاوه بر این، هنرهای تجسمی و لذت‌های بصری جایگاه ویژه خود را در فرهنگ ایرانی دارند. از فرش ایرانی که در همه دنیا به زیبایی معروف است تا

هنرهای میناکاری، خاتم‌کاری، منبت‌کاری، معرق‌کاری و ده‌ها هنر دیگر در پهنه این قلمرو، نشانگر علاقه قابل ملاحظه ایرانیان به زیبایی و ظرافت است.

فرهنگ ایرانی پس از اسلام حوزه‌ای بس گسترده‌تر از قلمرو جغرافیای ملی کنونی را دربر می‌گیرد؛ زیرا این فرهنگ کهن بسیار پیش از مرزبندی جغرافیایی رسمی و بین‌المللی کشور و ملت کنونی ایران شکل گرفت و در این دوران چند هزار ساله، پهنه وسیعی از جهان متمدن را دربر می‌گرفت و از آسیای صغیر تا بین‌النهرین و هند و آسیای میانه را تحت تأثیر خود داشت تا بدان‌جا که زبان حامل این فرهنگ؛ یعنی زبان فارسی در دوران پایانی گسترش جهانی خود در سده‌های سیزدهم تا پانزدهم میلادی در آسیای صغیر (عثمانی)، هندوستان (سلاطین ترک‌تبار و مغولی هند)، مصر (دولت ممالیک) و فلات ایران و آسیای میانه، زبان رسمی و بین‌المللی بود و هر انسان هنرمند و اندیشمندی در این پهنه گسترده با آن آشنا بود. در این دوران، فرهنگ ایرانی محصور و محدود به هیچ‌یک از حوزه‌های فرمانروایی فرمانروایان مناطق نبود. جالب اینجاست که این مناطق در حاکمیت سیاسی ترکان بود، ولی همه آنان به حاکمیت فرهنگی ایران بزرگ تن در داده و زبان فارسی را به‌عنوان زبان رسمی، اداری و فکریشان پذیرفته بودند. مجموعه عناصر فرهنگ ایرانی طی یک تاریخ چند هزار ساله و از طریق نسل‌های پی‌درپی و با پایمردی‌ها، ابتکارات، نوآوری‌ها، ذوق‌آزمایی‌ها و هنرمندی‌های فرهنگ‌سازان گاه بی‌نام و نشان ایرانی و بدون برخورد با گسست‌ها و گسل‌های تعیین‌کننده که نسل‌های گوناگون را از هم بیگانه و جدا سازد، تحول یافته و سینه به سینه به ما رسیده و به ما رفتاری بخشیده است که به‌جای نفرت و واگرایی از دیگران، محبت و همدلی با آنها را نشان می‌دهد. در اینجا به این نتیجه می‌رسیم که رویکرد جهان‌گرایانه ایرانیان در قلمرو فرهنگی ایران بزرگ، ریشه در فرهنگ دیرپای ایرانی دارد که از کوهی کهن سرچشمه می‌گیرد و همچون رودی روان از گذشته‌ای دور جاری گشته و به امروز متصل شده و علت‌ها و سرچشمه‌های آن را باید در همین فرهنگ غنی و عمیق جستجو کرد (رجایی، ۱۳۷۹: ۸۹). فرهنگی که بسیار کهن‌تر و ریشه‌دارتر از فرهنگ نوین ملی ایران کنونی است و در چارچوب تنگ مرزهای جغرافیایی ملی امروزی ایران نمی‌گنجد. از دیرباز تاکنون قومیت هیچ‌گاه عامل جدایی در ایران



بزرگ نبوده است. ریچارد فرای در این زمینه می‌گوید: «من بارها عنوان کردم که مردمان آسیای مرکزی؛ چه ایرانی‌زبان و چه ترک‌زبان تنها یک فرهنگ، یک مذهب و ارزش‌ها و سنت‌های یکسان دارند و تنها عامل جدایی ایشان زبان است» (فرای، ۱۳۷۵: ۲۳۱). تاریخ ایران کمبریج، محدوده تاریخی و فرهنگی ایران بزرگ را شامل ایران امروز، بخش‌هایی از چین، افغانستان و جمهوری‌های جداشده از شوروی سابق معرفی می‌کند. با این حال، ایران بزرگ پس از یک جغرافیای سیاسی که در ابتدا شکل گرفت، بیشتر به یک ابرکشور فرهنگی تبدیل شد.

سرانجام اینکه، جوامع ایرانی را در همه ادوار عمر خود؛ چه پیش و چه بعد از اسلام، باید مذهبی خواند و مبانی اعتقادی دینی را مهم‌ترین واسطه و رکن زندگی ایرانیان دانست. ایرانیان قدیم و جدید، در همه وقت و همه حال، مذهبی هستند و بن‌مایه اندیشه اقوام ایرانی، در محدوده تأملات و تدبیرهای حیاتی، عمیقاً دینی است. این امر، حتی در نهضت‌های مختلف از دیرباز تاکنون نیز چنان تأثیر داشته است که تا روزگار ما، تنها جنبش‌هایی موفق به جلب نظر توده‌های وسیع مردم شده‌اند که مایه و پایه مذهبی داشته‌اند. قیام‌های سیاسی محض، با هر درجه از صداقت و صمیمیت رهبران آن، توفیق پردوامی برای حفظ و نگهداری یکپارچگی‌ها به دست نیاورده و به صورت جنبش‌ها و جریان‌های زودگذار قلع و قمع شده‌اند (شریعتی، ۱۳۸۸: ۳۰۱).

روح مذهبی مردم در این قلمرو پهناور آنچنان قوی است که می‌توان گفت تاکنون در فضای تاریخی فرهنگ ایرانی، انسانی غیرمذهبی رشد نکرده و نزیسته است. به دیگر سخن، ملیت ایرانی و تمامیت موجودیت آن با مبانی اعتقادی مذهبی چنان عجین است که تقویت هر کدام باعث نیرومندی دیگری است. ایرانیان طی چند هزار سال تاریخ خود، دین را همیشه مهم‌ترین مظهر تجلی وحدت ملی و هویت خاص خود دانسته‌اند و بهترین ایام زندگانی آنان وقتی بوده است که هر دو نیروی مادی و معنوی جامعه اتفاق نظر داشته است (شعبانی، ۱۳۸۶: ۱۹۷).

هرزیگ معتقد است اسلام یکی از خصیصه‌های فرهنگی است که ایران در آن با بیشتر همسایگان خود در شمال، جنوب، غرب و شرق مشترک است. اسلام همچنین بنیان سازمانی چندجانبه؛ یعنی سازمان کنفرانس اسلامی هم به‌شمار می‌آید.

اسلام به عنوان دینی جهانی، پایه هویت فرهنگی منطقه آسیای مرکزی، خلیج فارس و منطقه شرقی پیرامون کشور کنونی ایران محسوب شده و همه این مناطق یک واحد منطقه‌ای جغرافیایی - فرهنگی قلمداد می‌شوند (Herzig, 2004: 53).

از سوی دیگر، فروپاشی شوروی نقطه عطف دیگری از لحاظ تمرکز بر رویکرد تمدنی - فرهنگی و تاریخی در روابط خارجی ایران به حساب می‌آید. ظهور کشورهای تازه استقلال‌یافته در منطقه آسیای مرکزی و قفقاز که از لحاظ تمدنی - تاریخی و همچنین فرهنگ اسلامی به نوعی به ایران و خاورمیانه وصل می‌شوند، شرایطی فراهم کرد تا ایران نگاه به مناطق شمالی و شرقی را برای نخستین بار در اولویت سیاست خارجی خود قرار دهد (برزگر، ۱۳۸۸: ۲۶). ویژگی‌های ژئوپلیتیک، سیاسی - امنیتی و تاریخی - فرهنگی ایران به گونه‌ای است که می‌تواند آن را به مناطق مختلف و زیرسیستم‌های گوناگون هویتی - سیاسی در سطوح منطقه وصل می‌کند. از این نظر، ایران نقطه اتصال مناطق آسیای مرکزی، قفقاز، آسیای جنوبی، خلیج فارس و جهان عرب است که ظرفیت‌های لازم برای ایجاد یک سازه کلان منطقه‌ای از بعد فرهنگی را داراست.

اگر تاریخ اشغال و جدایی سرزمین‌های شمالی ایران بزرگ توسط روس‌ها طی معاهدات گلستان، ترکمانچای و آخال را مورد بررسی و کنکاش دقیق قرار دهیم و برخوردهای ضددینی و ضدفرهنگی که روس‌ها در این مناطق برضد فرهنگ مذهبی مردم انجام می‌دادند مورد مذاقه قرار گیرد، به‌خصوص از زمان حاکمیت شوروی و تلاش مضاعفی که آنان برای نابودی مذهب و سکولار کردن این جوامع به مدت بیش از هفت دهه صورت داد، پس از فروپاشی این کشور و ایجاد کشورهای مستقل دوباره مردم این قلمرو بزرگ و جدامانده از پهنه بزرگ فرهنگی، روزگار وصل خویش را باز یافتند و اسلام به‌عنوان یک مکتب دینی به سرعت در این نواحی احیا شد و با دیگر نواحی فرهنگی پیرامونی (ایران، افغانستان، پاکستان و ...) پیوند و اشتراکات فرهنگی، معنوی و مذهبی برقرار شد و این مؤلفه پایدار و انسجام‌بخش در قلمرو ایران بزرگ، خود زمینه‌ساز و مهیاکننده یک نظام منطقه‌ای کارآمد و پویا در آینده خواهد بود.

نهایت سخن اینکه، با توجه به جمیع شرایط موجود در این قلمرو پهناور،

به تعبیر هرزیک؛ برداشت‌های ایران از منطقه‌گرایی عموماً بر عنصر فرهنگ؛ هم به عنوان ویژگی مشخص‌کننده و هم به عنوان پایه و اساس همکاری منطقه‌ای باید بر پایه آداب، رسوم، سنن و ارزش‌های مشترک باشد و کشورهای پیرامون ایران در چارچوب یک نظام منطقه‌ای دارای اشتراکات فراوان فرهنگی، دینی، تاریخی و تجاری هستند (Herzig, 2004: 53).

۳. الزامات شکل‌گیری یک نظام منطقه‌ای بر مبنای پهنه فرهنگی ایران بزرگ

۳-۱. نفی انحصارطلبی

بی‌تردید، تمدن ایرانی و تمامی دستاوردهای آن متعلق به همه مردمان سرزمین‌های ایرانی است و نمی‌توان آن را به سرزمینی خاص محدود و منحصر دانست. از این رو، نسبت به میراثی همچون نوروز و یا در مورد مفاخری مانند رودکی، مولوی، سنایی، فردوسی، حافظ، سعدی، نظامی و ... باید دیدگاهی تمدنی داشت. میراث مدنی و یا مفاخر فرهنگی، برخاسته از قدرتی سیاسی نبوده و نیستند و از این رو نمی‌توان آنها را به واحدهای سیاسی همانند ایران، افغانستان، تاجیکستان، ارمنستان و ... مربوط دانست. اما چه در ایران و چه در افغانستان و نیز در دیگر کشورها نوعی انحصارطلبی در مورد میراث مدنی و یا مفاخر فرهنگی به وجود آمده است. برخی نوروز را جشنی کردی، عده‌ای دیگر آن را ترکی و شماری نیز آن را تاجیک و افغانی عنوان می‌کنند و به این ترتیب، میراثی که می‌تواند یکی از پایه‌های وحدت مدنی باشد به عاملی برای اختلاف تبدیل می‌شود.

همین دیدگاه نسبت به مفاخر فرهنگی وجود دارد. در افغانستان، مولوی و سنایی را افغانی و در ایران، آنها را ایرانی می‌دانند و این سخن را به گونه‌ای بیان می‌کنند که گویا این بزرگان به جغرافیای سیاسی ایران امروز مربوط هستند. دلیل این ادعا نیز، آن است که مولوی در بلخ و سنایی در غزنین زاده شده و بلخ و غزنین جزئی از ایران بوده‌اند. در حقیقت، هیچ‌کدام از بزرگان تمدن ایرانی از رودکی سمرقندی تا مولوی بلخی و از حافظ شیرازی تا نظامی گنجوی را نمی‌توان منحصراً از افتخارهای فرهنگی یکی از واحدهای سیاسی امروزی به‌شمار آورد. آنان دستاورد

مدنیت ایرانی بوده و از دل تمدن ایرانی به جهان معرفی شده‌اند. از این‌رو، بزرگان فرهنگ ایرانی که شخصیت‌هایی متعلق به تمام جهان به‌شمار می‌آیند، دستاوردهای ارائه‌شده از طرف مدنیت ایرانی به تمدن بشری هستند و تمامی مردمان سرزمین‌های ایرانی در تاجیکستان، افغانستان، ایران، قفقاز، بخش‌هایی از آناتولی، بین‌النهرین و... می‌توانند این بزرگان را زائیده تمدن مشترک خود محسوب کنند. بزرگان این سرزمین به‌عنوان عناصر فرهنگی قوام‌بخش ایران بزرگ، بار دیگر در این روزگار می‌تواند عامل بسیار مهم قدرت نرم فرهنگی باشد که در سازه منطقه‌ای نقش مهمی را برعهده گیرد. بنابراین در پیگیری مؤلفه‌های همگرایی منطقه‌ای در پهنه تمدنی ایران بزرگ، پرهیز از انحصارطلبی فرهنگی توسط همه واحدهای سیاسی مستقل ضرورتی مهم محسوب می‌شود.

۲-۳. احترام به تنوع قومی منطقه

یکی دیگر از ابعاد نظریه حوزه تمدنی، تأکید بر تکثر در عین وحدت است. درحالی‌که روحی یگانه در سرتاسر گستره تمدنی ایران وجود دارد که ریشه در پیشینه و باورهای مشترک مردمان این گستره دارد، تنوع قومی، نژادی، زبانی و فرهنگی نیز در حوزه تمدنی ایران و حتی در هر یک از واحدهای سیاسی این گستره، به‌ویژه در ایران و افغانستان واقعیتی انکارناپذیر است.

برای ایران، حفظ اقوام و فرهنگ‌ها و ادیان گوناگون، به‌ویژه شیعیان و اسماعیلیان و سنیان از لحاظ تمدنی، اهمیت فراوانی دارد. از این گذشته ایران باید بکوشد مذهب اهل تسنن را از آلودگی بیرون، به‌خصوص نفوذ وهابیت حراست کند. سنیان در حوزه تمدن ایرانی از فرهنگ و تمدن ایرانی این منطقه تأثیر پذیرفته و دین خود را آراسته‌اند، پس با نگرش تمدنی حتی معنای تقریب مذاهب تغییر می‌یابد. سیاست تنوع قومی، امکانات خاصی برای ایران به‌وجود می‌آورد که هیچ کشور دیگری در منطقه از چنین موقعیتی برخوردار نیست. ایران است که می‌تواند با پشتونان و تاجیکان و هزاره‌ها و ازبکان و بلوچان و دیگر اقوام، ارتباطی مستمر و برادرانه و فرهنگی و پایدار برقرار سازد. ایران خواستار نابودی هیچ‌یک از این اقوام نیست، همه به حوزه تمدن ایرانی وابسته‌اند و حفظ تمامی آنها برای ایران ارزشمند

است. به گفته ثلاثی؛ «حق آن است که به اقوام ایرانی نشان بدهیم که بقای آنها فقط در درون یک بستر تمدنی نیرومند ممکن می‌شود». سابقه مدارای فرهنگی و دینی در ایران بزرگ به حیات سیاسی و اجتماعی نخستین امپراتوری جهانی ایران (هخامنشیان) بازمی‌گردد و این تجربه بزرگ امروز نیز می‌تواند یاری بخش تساهل و تعامل همه مذاهب در پهنه فرهنگی ایران بزرگ باشد. بنابراین احترام به تنوعات قومیتی پیچیده در درون هر کدام از کشورهای گستره تمدنی ایران بزرگ، یکی از الزامات انکارناپذیر در راستای شکل‌گیری هرگونه نظام منطقه‌ای پایدار است (ثلاثی، ۱۳۸۰: ۲۳۴).

۳-۳. احترام به تمامیت ارضی و استقلال کشورها

همان‌گونه که گفته شد حوزه تمدنی ایران بزرگ اکنون به کشورها و دولت‌ملتهای مستقلی تبدیل شده است که هر کدام از این کشورها با وجود احساس نوعی همگرایی تاریخی، هویتی و فرهنگی، نسبت به حفظ تمامیت ارضی و استقلال ملی خود بسیار حساس هستند. جهانی شدن و منطقه‌گرایی فرایندهای تشدید تعامل بین تمدن‌ها و راهی برای خروج از الگوی تاریخی روابط نابرابر بین کشورها به حساب می‌آید (Seifzadeh, 2002: 43-61).

کشورهای مستقل در پیوستن به سازوکارهای همگرایی منطقه‌ای با احتیاط عمل کرده و هزینه فایده می‌کنند و در صورتی با ترتیبات منطقه‌گرایی همراهی می‌کنند که در قبال این همگرایی، تهدیدی متوجه منافع حیاتی و ملی آنها نشود و در این راستا نسبت به حفظ استقلال و تمامیت ارضی خود بیشترین حساسیت را از خود بروز می‌دهند. به‌عنوان مثال، کمال خرازی معتقد است اعضای اکو باید سازوکاری پیش‌بینی کند که به تحکیم روابط دوستانه و امیدوارکننده در میان اعضای آن بیانجامد (Kharrazi, 1999: 11). جمهوری اسلامی ایران با داشتن ۸۷۳۱ کیلومتر مرز مشترک زمینی و آبی با ۱۵ کشور (Maleki, 2007) و اتصال به حوزه تمدنی ایران بزرگ، با رعایت الزامات همگرایی منطقه‌ای و احترام متقابل به تمامیت ارضی و استقلال کشورهای این حوزه جغرافیایی وسیع، می‌تواند زمینه‌ساز شکل‌گیری یک سازه منطقه‌ای مهم در گستره تمدنی ایران بزرگ باشد.

نتیجه‌گیری

منطقه‌گرایی و گرایش به سمت همکاری‌های منطقه‌ای در اثر تحولات پس از جنگ جهانی دوم مورد توجه جدی بسیاری از کشورهای دنیا قرار گرفته است. بسیاری از مناطق دنیا با اتکاء به همجواری جغرافیایی، اشتراکات هویتی و فرهنگی و آمال و اهداف مشترک، در راستای همگرایی منطقه‌ای اقدام‌های مؤثر و سازنده‌ای انجام داده و در این راستا به تجارب موفق دست یافته‌اند که از آن‌جمله می‌توان به نظام همگرایی در کشورهای عضو اتحادیه اروپا و کشورهای جنوب شرق آسیا در قالب اتحادیه (آسه‌آن) اشاره کرد. جمهوری اسلامی ایران نیز بخشی از میراث تمدن کهن ایران بزرگ است که با تاریخی چندهزار ساله و جغرافیایی بسیار گسترده و فرهنگ و هویتی غنی و منحصر به فرد، می‌تواند در پیوند با حوزه جغرافیایی-تاریخی خود با کشورهای مستقل این منطقه کهن، زمینه‌ساز یک سازه منطقه‌ای همگرا باشد. بر همین اساس در این پژوهش پس از پرداختن به بحثی کوتاه نظری در حوزه منطقه‌گرایی سه مؤلفه مهم وحدت سرزمینی، تاریخ و سرنوشت مشترک و فرهنگ و عوامل فرهنگی مشترک به عنوان عوامل تسهیل‌کننده ساخت همگرایی منطقه‌ای مورد بررسی قرار گرفت و در ادامه با تشریح حوزه سرزمینی تمدن ایران باستان و روند تحول تجزیه ایران بزرگ، به الزامات شکل‌گیری همگرایی منطقه‌ای از جمله توجه به تنوع قومی و فرهنگی منطقه، نفی انحصارطلبی و احترام به تمامیت ارضی و استقلال ملی کشورها و دولت‌های مستقل این حوزه وسیع جغرافیایی اشاره شد. بنابراین و با توجه به یافته‌های پژوهش، حوزه تمدنی ایران بزرگ با رعایت ملاحظات مورد اشاره، می‌تواند زمینه‌ساز یک نظام منطقه‌ای همگرا با محوریت جمهوری اسلامی ایران و زمینه‌ساز توسعه اقتصادی و فرهنگی منطقه باشد. فروپاشی شوروی و استقلال کشورهای حوزه آسیای مرکزی و قفقاز با زمینه‌های تاریخی- هویتی مشترک با جمهوری اسلامی، زمینه ساخت این نظام منطقه‌ای را هموارتر ساخته است.





منابع

الف - فارسی

- آبراهامیان، یرواند (۱۳۸۹)، *تاریخ ایران مدرن*، ترجمه ابراهیم فتاحی، تهران: نی.
- اسلامی‌ندوشن، محمدعلی (۱۳۷۰)، *ایران لوک پیر*، تهران: پرواز.
- امیراحمدیان، بهرام (۱۳۸۱)، *جغرافیای کامل قفقاز*، تهران: سازمان جغرافیایی نیروهای مسلح.
- برزگر، کیهان (۱۳۸۸)، «منطقه‌گرایی در سیاست خارجی ایران»، تهران: *فصلنامه مطالعات اوراسیای مرکزی*، شماره ۵.
- پوپ، آرتور (۱۳۵۵)، *هنر ایران در گذشته و آینده*، ترجمه عیسی صدیق، تهران: مدرسه عالی خدمات جهانگردی.
- تفضلی، احمد (۱۳۷۷)، *تاریخ ادبیات ایران پیش از اسلام*، تهران: سخن.
- حافظنیا، محمدرضا و مراد کاویانی (۱۳۸۳)، *افق‌های تازه در جغرافیای سیاسی*، تهران: سمت.
- حافظنیا، محمدرضا (۱۳۸۱)، *جغرافیای سیاسی ایران*، تهران: سمت.
- ثلاثی، محسن (۱۳۸۰)، *جهان ایرانی و ایران جهانی*، تهران: مرکز.
- سنایی، مهدی (۱۳۹۰)، *روابط ایران با آسیای مرکزی*، تهران: ایراس.
- سلیمی، حسین (۱۳۸۴)، *نظریه‌های مختلف جهانی‌شدن*، تهران: سمت.
- شریعتی، علی (۱۳۸۸)، *تاریخ و شناخت ادیان*، تهران: شرکت سهامی انتشار.
- شعبانی، رضا (۱۳۸۶)، *ایرانیان و هویت ملی*، تهران: پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه ایران.
- دهقانی فیروزآبادی، سیدجلال‌الدین (۱۳۸۸)، «تحول در نظریه‌های منطقه‌گرایی»، *فصلنامه اوراسیای مرکزی*، شماره ۵.
- رجایی، فرهنگ (۱۳۷۹)، *مشکله هویت ایرانیان امروز*، تهران: نی.
- رضایی، محسن (۱۳۸۴)، *ایران منطقه‌ای*، تهران: کمیل.
- زارعی، بهادر (۱۳۹۱)، *بنیادهای نظری جغرافیای سیاسی*، تهران: دانشگاه تهران.
- زارعی، بهادر (۱۳۸۵)، *فرصت‌ها و چالش‌های جمهوری اسلامی ایران در منطقه خزر*، تهران: بهمن‌پرنا.
- زرین‌کوب، عبدالحسین (۱۳۸۷)، *روزگاران تاریخ ایران*، تهران: سخن.
- طباطبایی، سیدجواد (۱۳۷۲)، *درآمدی فلسفی بر تاریخ اندیشه سیاسی در ایران*، تهران:

کویر.

- طباطبایی، سیدجواد (۱۳۸۶)، *دیباچه‌ای بر نظریه انحطاط ایران*، تهران: ابرار معاصر.
- فرای، ریچارد (۱۳۷۵)، *عصر زرین فرهنگ ایران*، ترجمه مسعود رجب‌نیا، تهران: سروش.
- فرای، ریچارد (۱۳۷۵)، *میراث باستانی ایران*، ترجمه مسعود رجب‌نیا، تهران: سروش.
- ملکم، سرجان (۱۳۵۰)، *تاریخ ایران*، تهران: امیر کبیر.
- مورگان، دیوید (۱۳۷۳)، *ایران در قرون وسطی*، ترجمه عباس منبخر، تهران: علمی فرهنگی.
- نای، جوزف (۱۳۸۹)، *قدرت نرم*، ترجمه سید محسن روحانی و مهدی ذوالفقاری، تهران: دانشگاه امام صادق.
- نیرنوری، عبدالحمید (۱۳۷۵)، *سهم ارزشمند ایران در فرهنگ جهان*، تهران: انجمن آثار و مفاخر فرهنگی ایران.
- هاگت، پیترو (۱۳۷۵)، *جغرافیا ترکیبی نو*، ترجمه شاپور گودرزی‌نژاد، تهران: سمت.

ب - انگلیسی

- Barzegar, Kayhan (2010), *Regionalism in Irans' Foreign Policy*, Belfer Center: Harvard University.
- Herzig, Edmund (2004), "Regionalism Iran and Central Asia", *Interntional affairs*, Vol. 80, Issue 3.
- Hettne, Bjorn (1999), *the New Regionalism*, London: Mac Milan.
- Hurrell, Andrew (1995), *Regionalism Theoretical Perspective*, New York: Oxford Press.
- Kharrazi, Kamal (1999), "Role of Regional Powers in Conflict Resolution and Economic Development", *Amu Darya*, Vol .4, No. 1.
- Maleki, Abbas (2007), "Iran's Regional Foreign/Energy Policy", *Journal of Politics and Administration Association (PPAA)*, Hong Kong :University of Hong Kong.
- Seifzadeh, Hossein (Summer 2001), "Cooperation within global civilizations and coexistence of diverse cultures", *Discourse*, Vol. 3, No. 1.

